

واژه

واژه یکی از واحدهای زبان است که از یک یا چند جزء ساخته می‌شود و در ساختمان واحد بزرگ‌تر به کار می‌رود.

ساختمان واژه

واژه‌ها بر اساس تعداد و نوع اجزا (معنی‌دار یا بی‌معنی) به دو نوع «ساده» و «غیرساده» تقسیم می‌شوند.

واژه ساده

هر واژه‌ای که قابل تجزیه نباشد ساده است.

بیابان، انسان، آسمان، تهمینه

واژه غیرساده

هر واژه‌ای که بیش از یک جزء داشته باشد (تجزیه‌پذیر باشد) «غیرساده» است با سه نوع مشخص:

وندی (مشتق)	یک جزء معنی‌دار به همراه یک یا چند وند	جهانی (جهان + ی)
مرگب	بیش از یک جزء معنی‌دار	گلاب (گل + آب)
وندی (مشتق) - مرگب	یک وند به همراه دو یا چند جزء معنی‌دار	دوچرخه (دو + چرخ + ه)

اهل زبان، پیشینه تاریخی واژه‌ها را در نظر نمی‌گیرند و بر همین اساس، واژه‌های زیر با وجود این که ممکن است ظاهراً قابل تجزیه باشند، ساده به حساب می‌آیند:

تابستان، زمستان، دبستان، ساربان، خلبان، شبان، زنخدان، نودان، خاندان، سیاوش، سهراب، رستم، تهمینه، شیرین، دستگاه، استوار، بنگاه، پگاه، غنچه، پارچه، کلوچه، مژه، دیوار، دیوانه و وادار

همه واژه‌های مرکب با «اسم، صفت، بن فعل، ضمیر» ساخته می‌شوند:

خوش خط / خود خواه / قد بلند
صفت اسم ضمیر بن فعل اسم صفت

«نشانه‌های جمع، تر، ترین، ی ناشناس» هم «وند» محسوب می‌شوند:

بهرتر (وندی) کتابخانه‌ها (وندی - مرکب)

دختران (وندی) بلندترین (وندی)

ساخت واژه‌های «مرگب»

گردن‌بند، هنرپیشه، شاهکار، دست‌مایه، آلبوخارا، جانماز، کاه‌گل اسم + اسم = اسم

گوش‌مال، دست‌بوس، هوایما، آشپز، نام‌رسان، کف‌گیر، نمک‌پاش اسم + بن مضارع = اسم

سیاه‌چادر، هزارپا، سه‌تار، سه‌گوش، نخست‌وزیر، چهل چراغ صفت + اسم = اسم

خودنویس، خودرو، خودتراش، خودآموز ضمیر + بن مضارع = اسم

بالاپوش، روانداز، زیرگذر، روکش، زودپز، دوربین، دورنما، بالابر، پیشخوان صفت / قید + بن فعل = اسم

بالادست، زیرجامه، زیرزمین، زیربنا، پس‌کوچه، پیش‌پرده صفت / قید + اسم = اسم

قدبلند، بالابند، گردن‌کلفت، ریش‌سفید اسم + صفت = صفت

بلندقد، زیردست، بدبخت، تنگ‌حوصله، خوش‌برخورد، پرزور، کم‌دوام صفت + اسم = صفت

وطن‌خواه، هیجان‌انگیز، نفرت‌بار، خداپسند، رهگذر، محبت‌آمیز اسم + بن مضارع = صفت

خودپسند، خودخواه، خودبین، خودجوش، خویشتن‌دار ضمیر + بن مضارع = صفت
 زودگذر، خوش‌نویس، دیریاب، زودرس، نوآموز صفت + بن مضارع = صفت

«وندها»

پیشوندها

با ادب، با استعداد، با ایمان، با هنر، باسواد با + اسم: صفت
 بی‌ادب، بی‌سواد، بی‌درد، بی‌علاقه، بی‌هنر بی + اسم: صفت
 نامعلوم، نادرست، نامناسب، نامحرم، نامنظم نا + صفت: صفت
 ناباب، ناکام، ناشکر، ناسپاس، ناامید، نافرمان نا + اسم: صفت
 ناشناس، نادار، نارس، ناپاب، ناگوار، ناتوان نا + بن فعل: صفت
 نشکن (لیوان نشکن)، نسوز (پنبه نسوز) نـ + بن فعل: صفت
 هم‌درس، هم‌وطن، هم‌خانه، هم‌خانواده هم + اسم: صفت

پسوندها

تهرانی، زمینی، ماندنی، صنعتی، فنی اسم + ی: صفت
 «گی» گونه‌ای از «ی» است در واژه‌هایی که به «ه / ه» ختم می‌شوند: خانگی، هفتگی، همیشگی، خانوادگی
 زیبایی، سفیدی، درستی، خوبی، درشتی صفت + ی: اسم
 «گی» در این مورد نیز گونه‌ای از «ی» است: آلودگی، مردانگی، پیوستگی
 بقالی، نجاری، خیاطی صفت + ی: اسم
 این واژه‌ها هم بر نام عمل و حرفه و شغل دلالت دارند و هم به مکان همان عمل و شغل اطلاق می‌شوند.
 آهنگر، زرگر، کوزه‌گر، آرایشگر، کارگر اسم + گر: اسم
 وحشی‌گری، موزی‌گری، یاغی‌گری، لابلایی‌گری صفت + گری: اسم
 تفاوت این نوع واژه‌ها با واژه‌ای مثل «کوزه‌گری» این است که «کوزه‌گر» به تنهایی استعمال می‌شود اما یاغی‌گر
 وموزی‌گر مستعمل نیستند. به همین دلیل، در کوزه‌گری «گر» و «ی» پسوند است و در یاغی‌گری، «گری»
 شخصیت، جمعیت، موقعیت، مالکیت، انسانیت، مسئولیت، مأموریت، مرغوبیت اسم / صفت + یت: اسم
 کردار، رفتار، کشتار، گفتار، نوشتار، دیدار، ساختار، شنیدار بن ماضی + ار: اسم
 افسرده، گرفته، رسیده بن ماضی + ه / ه: صفت
 خنده، ناله، گریه، لرزه، اندیشه، ستیزه، گیره، پیرایه، آویزه، نمایه بن مضارع + ه / ه: اسم
 زبانه، دهانه، گردنه، چشمه، لبه، دندان، پایه، دسته، تیغه، زمینه اسم + ه / ه: اسم
 زده، سفیده، شوره، سبزه، سپیده، دهه، پنجه، چله، هزاره، سده صفت + ه / ه: اسم
 روش، گویش، بینش، نگرش، آسایش، خورش، پوشش بن مضارع + ش: اسم
 گریان، دوان، خندان، روان بن مضارع + ان: صفت / قید
 صبحانه، شاگردانه، شکرانه اسم + انه: اسم
 مردانه، زنانه، سالانه، کودکانه، روزانه، شبانه اسم + انه: صفت / قید
 عاقلانه، محرمانه، متأسفانه، مخفیانه صفت + انه: صفت / قید
 دوگانه، پنج‌گانه، هفده‌گانه صفت‌شمارشی + گانه: صفت
 رونده، خورنده، گوینده، چرنده، خزنده بن مضارع + نده: صفت
 جویا، روا، کوشا، بینا، پذیرا، دانا بن مضارع + ا: صفت
 خواستگار، ماندگار، آفریدگار، سازگار، آموزگار بن فعل + گار: صفت
 قهوه‌چی، معدن‌چی، پست‌چی، تلفن‌چی اسم + چی: اسم

.....	باغبان، دربان، پاسبان، آسیابان، کشتی بان	اسم + بان: اسم
.....	نمکدان، گلدان، قلمدان، شمعدان، چینه دان	اسم + دان: اسم
.....	سروستان، قلمستان، گلستان، هنرستان، افغانستان	اسم + -ستان: اسم
.....	خوابگاه، شامگاه، سحرگاه، دانشگاه، پالایشگاه	اسم + گاه: اسم
.....	لاله زار، چمنزار، گندمزار، گلزار، نمکزار	اسم + زار: اسم
.....	مجیدیه، مدحیه، نقلیه، خیریه	اسم + یه: اسم / صفت
.....	طفلک، اتافک، شهرک، عروسک	اسم + -ک: اسم
.....	زردک، سفیدک، سرخک، سیاهک	صفت + -ک: اسم
.....	قالیچه، صندوقچه، کتابچه، دریاچه، بازارچه	اسم + چه: اسم
.....	ثروتمند، بهره مند، هنرمند، ارجمند، برومند، توهمند	اسم + مند: صفت
.....	هنرور، پهنار، بارور، سخنور، نامور	اسم + ور: صفت
.....	نمناک، غمناک، سوزناک، ترسناک، طربناک	اسم + ناک: صفت
.....	امیدوار، سوگوار، رودکی وار، علی وار	اسم + وار: صفت / قید
.....	گوشواره (گوشوار)، جشنواره، ماهواره، غزلواره، نامواره	اسم + واره: اسم
.....	غمگین، اندوهگین، شرمگین	اسم + گین: صفت
.....	آهنین، زرینه، رنگین، خونین، دروغین، نوین، چوبین	اسم / صفت + ین / ینه: صفت

میان وند

..... سراسر، لبالب، دمدام، بناگوش، سراپا، سراسیب / اسم + ا + اسم: اسم

واژه در زنجیره سخن

بعضی کلمات به تنهایی نمی توانند خود را بشناسانند و باید در زنجیره سخن قرار گیرند تا معنی آنها مشخص شود مانند: واژه های «سیر»، «بردن»، «گفتن» و...

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت / چون از او گشتی همه چیز از تو گشت
چون به خدا تعلق گرفتی همه چیز به تو تعلق گرفت / چون از خدا دور شدی همه چیز را از دست دادی

با استفاده از شیوه های زیر، می توان به معنای دقیق تر هریک از واژه های پی برد:
الف) قرار دادن واژه در جمله.

سعید مسابقه را بُرد. / سعید برادرش را با خود بُرد. / این موشک بُرد زیادی دارد.

ب) با توجه به رابطه های معنایی: **ترادف، تضاد، تناسب، تضمّن**

..... **ترادف** (هم معنی) / تند و خشمگین

..... **تضاد** (ضد بودن) / تند و کند

..... **تناسب** (نسبت داشتن) / تند و غذا

..... **تضمّن** (واژه های کلی و واژه های زیرمجموعه) / شیر و لبنیات

وضعیت واژه‌ها در گذر زمان

حذف: پس از انتقال به دوره‌های دیگر به علل مختلف (سیاسی، فرهنگی، ...) کاملاً متروک و از فهرست واژگان دوره بعد حذف می‌شود.

آزفنداک (رنگین کمان) / **درزی** (خیاط)

معنی جدید: با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنایی جدید به دوران بعد منتقل می‌شود.

کثیف (معنای قدیم: ستر - ضخیم / معنای جدید: چرک و آلوده)

حفظ معنی: با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه می‌دهد.

گریه / دست / چشم...

معنی جدید + قدیم: برخی واژه‌ها ضمن حفظ معنای قدیم، معنای جدید هم گرفته‌اند.

یخچال (معنی قدیم: گودال یخی / معنای جدید: نوعی وسیله)

واژه‌های دو تلفظی

کلماتی هستند که در فارسی رایج و معیار به دو شکل تلفظ می‌شوند.

در برخی از واژه‌ها، هجای اول به دو هجا تبدیل می‌شود که البته این نوع تلفظ کاربرد بیشتری هم دارد.

مه + رَ + بان (۳هجا)

مهْر + بان (۲هجا)

مهربان

یا + دِ + گار (۳هجا)

یاذ + گار (۲هجا)

یادگار

خا + نِ + مان (۳هجا)

خاند + مان (۲هجا)

خانمان

باغبان، مستمند، استوار، دودمان، یادگار، روزگار، آسمان، آشنا

در گفتار روزمره می‌توان از هر دو شکل استفاده کرد، ولی در شعر با توجه به وزن و آهنگ یکی از دو تلفظ انتخاب می‌شود.

اسم

هسته و وابسته

گروه اسمی یعنی یک اسم (هسته) که ممکن است «وابسته» هم داشته باشد، پس گروه اسمی می‌تواند یک کلمه یا بیشتر باشد.

وابستهٔ ۲

هسته

وابستهٔ ۱

رحمت

باران

این

در یک گروه اسمی اولین واژه‌ای که کسره می‌گیرد، هسته است.

کدام **آدم** ورزیده باهوشی...

واژه‌های «همه»، «کلیه»، «تمام»، «سایر» اگر کسره بگیرند باز هم «صفت» هستند و نمی‌توانند «هسته» باشند.

همه مردم آمدند. سایر کتاب‌ها قدیمی هستند.

هسته

هسته

در یک گروه اسمی که کسره (نقش‌نمای اضافه) وجود ندارد، معمولاً آخرین واژه، هسته است.

همین چهار شاکي

وابسته پیشین

وابسته‌ها اگر قبل از «هسته» قرار بگیرند «وابسته‌پیشین» نامیده می‌شوند و عبارتند از:

صفت‌های اشاره: این، آن، همین، همان

صفت‌های پرسشی: کدام؟ چند؟ چه؟

صفت‌های تعجبی: چه! عجب!

صفت‌های مبهم: همه، هر، فلان، هیچ، دیگر +

صفت‌عالی: صفت ساده + ترین (زیباترین)

صفت‌های شمارشی: دو، دومین...

شاخص: آقا، مهندس، خاله...

«این و آن» وقتی صفت هستند دیگر نمی‌توانیم آن‌ها را جمع ببندیم (اگر قابل جمع بستن باشند «ضمیر

اشاره» محسوب می‌شوند)

این دفتر سیمی (این‌ها دفتر...)

این را بخوان (این‌ها را بخوان)

صفت اشاره

درست

ضمیر اشاره

غلط

«چه» اگر در جمله پرسشی قرار گیرد، «صفت پرسشی» و اگر در جمله تعجبی قرار گیرد «صفت تعجبی»

محسوب می‌شود.

پرسشی: چه منظره‌ای توجّه شما را جلب می‌کند؟

تعجبی: چه منظره زیبایی!

واژه «چند» در جمله غیرپرسشی، «صفت مبهم» است.

پرسشی: چند درخت در باغ کاشته‌اند؟

مبهم: بالاخره چند درخت در باغ کاشتم.

واژه‌های «اولین»، «نخستین» و «آخرین» صفت شمارشی ترتیبی به حساب می‌آیند:

اولین توپ نخستین کتاب آخرین کلاس

عناوین و القابی که بدون هیچ نشانه یا نقش‌نمای (کسره اضافه نداشته باشد)، قبل از اسم (هسته) قرار

گیرند، شاخص می‌گویند:

استاد رضایی (شاخص) استاد ما (شاخص نیست)

توجه داشته باشید بعد از صفت‌های پیشین باید اسم قرار بگیرد وگرنه صفت نیستند.

کدام را می‌گویی؟ کدام کتاب را می‌گویی؟ (صفت پرسشی)

صفت‌های شمارشی دو نوع هستند:

(الف) اصلی: صفر تا بی نهایت: **دو** دختر

(ب) ترتیبی: عدد اصلی + **مُین**: **دومین** دختر

شاخص‌های مهم:

آقا، استاد، امام، امام‌زاده، سید، برادر، خواهر، حاجی، حاج‌آقا، عمو، عمّه، خاله، دایی، تیمسار، سرهنگ، سرتیپ، سرلشکر، ستوان، سرکار، سرگرد، کدخدا، مهندس، دکتر

وابسته پسین

سه وابسته پس از هسته قرار می‌گیرند و «وابسته پسین» نامیده می‌شوند. عبارتند از:

صفت شمارشی: سوم، صدم...

+ مضاف‌الیه: اسم یا ضمیر بعد از کسره اضافه

صفت بیانی: هوشمند، گویا، ریختنی...

«مضاف‌الیه» یعنی «اسم یا ضمیر»ی که بعد از کسره اضافه قرار می‌گیرد.

افسانه **رستم** افسانه **او** افسانه **اش**

«مضاف‌الیه» قابل تکرار نیست. (صفت قابل تکرار است)

کیف **من** (من، مضاف‌الیه است و قابل تکرار نیست: کیف من، من است)

کیف **بزرگ** (بزرگ، صفت است و قابل تکرار: کیف بزرگ، بزرگ است)

اگر بعد از کسره اضافه، «اسم یا ضمیر» قرار نگیرد، حتماً «صفت» است.

داستان عشق داستان عشقی

اسم (مضاف‌الیه) صفت

در ترکیب اضافی، کلمه اول «ای ناشناس» نمی‌پذیرد بر عکس کلمه اول در ترکیب وصفی.

داستانی عشق (مضاف و مضاف‌الیه) داستانی عشقی (موصوف و صفت)

ضمیرهای پیوسته (م،ت،ش،...) اگر آخر اسم بیایند، مضاف‌الیه هستند.

داستان **م** نام **ت** شهر **ت**

مشخص کنید در ترکیب‌های زیر، چند ترکیب اضافی به کار رفته است؟

«کلاس درس، مرد گوینده، جهان واقعی، دریای آبی، کام انسان، درخت کاج، کوه دماوند، انگشتر تاریخی،

گفش ورزشی، اتاق ناهارخوری، تاج خروس، شلوار ما، سنگ سخت»

(۱) هشت (۲) هفت (۳) نه (۴) ده

کلاس درس، کام انسان، درخت کاج، کوه دماوند، اتاق ناهارخوری، تاج خروس، شلوار ما

هیچ کدام از این ترکیب‌ها «تر» نمی‌پذیرند، ضمن این که کلمه‌های بعد از کسره قابل تکرار نیستند. بنابراین

گزینه (۲) درست است.

صفت‌های بیانی

صفت بیانی، صفتی است که با کسره (نقش‌نمای اضافه) به هسته اضافه می‌شود و پنج نوع است:

صفت	نشانه‌ای ندارد	هوشمند	مطلق
بن مضارع + ا	روا	سخن روا	فاعلی
بن مضارع + ان	روان	آب روان	فاعلی
بن مضارع + نده	رونده	گیاه رونده	فاعلی
بن ماضی / مضارع + گار	آموزگار	تلاش آموزگار	مفعولی
بن ماضی + ه	شکسته	دیوار شکسته	مفعولی
اسم + ی	ایرانی	کالای ایرانی	نسبی
اسم + ین	رنگین	سفره رنگین	نسبی
اسم + ینه	زرینه	شیپور زرینه	نسبی
اسم + انه	مردانه	حرکت مردانه	نسبی
اسم + انی	جسمانی	فشار جسمانی	لیاقت
مصدر + ی	خوردنی	غذای خوردنی	لیاقت

با توجه به تنوع و زیادی صفت‌ها و نشانه‌های آن‌ها برای شناسایی هر نوع صفت به معنی آن توجه کنید.
ستمکار (کسی که ستم می‌کند: فاعلی) **دست دوز** (دوخته شده با دست: مفعولی)
 صفت بیانی، برای توضیح و وصف یک واژه به کار می‌رود، واژه ای که وصف می‌شود، **موصوف** نام دارد.
 اگر صفت فاعلی مرکب باشد، معمولاً نشانه « - نده » از پایان آن حذف می‌شود.
 دانش آموز **دانش آموزنده** / طلا یاب **طلا یابنده**
 اگر صفت مفعولی مرکب باشد، معمولاً نشانه صفت مفعولی (ه) از آن حذف می‌شود.
 زر بافت **زر بافته** / غم آلود **غم آلوده**

وابسته‌های وابسته

وابسته‌ها هم می‌توانند، وابسته بگیرند. با این توضیح:

صفت، می‌تواند «صفت» یا «قید» بگیرد. «صفتِ صفت»، «قیدِ صفت»
 مضاف‌الیه، می‌تواند «صفت یا مضاف‌الیه» بگیرد. «صفتِ مضاف‌الیه»، «مضاف‌الیه مضاف‌الیه»
 صفت شمارشی، می‌تواند «وابسته» بگیرد. «ممیز»

صفتِ صفت	توضیح دهنده و ویژگی‌های صفت قبل از خود	لباس آبی آسمانی
صفتِ مضاف‌الیه	صفت پیشین یا پسین ، وابسته مضاف‌الیه می‌شود	تألیف کتاب سودمند
مضاف‌الیه مضاف‌الیه	یک اسم یا ضمیر، وابسته مضاف‌الیه می‌شود	دیوار باغ همسایه
قیدِ صفت	یک قید، میان موصوف و صفت قرار می‌گیرد	چهره بسیار زیبا
ممیز	برای تعداد، اندازه یا وزن هسته	دو فروند کشتی

ممیز، وابستهٔ عدد است و هر دو یک جا وابستهٔ «هسته» می‌شوند. مهم‌ترین ممیزها عبارتند از:
وزن: تُن، کیلو، گرم، من، سیر، خروار...

طول: فرسخ، کیلومتر، متر، سانتی‌متر، میلی‌متر...

وسایل و لوازم الکتریکی: دستگاه

فرش: تخته

پارچه: توپ، طاقه

لباس و ظرف: دست (دو دست کت و شلوار)

ممیز «تا» و «دانه» برای بسیاری از اشیا و موجودات کاربرد دارد و در واقع ممیز «عام» محسوب می‌شوند.

دوتا ماشین دو دانه سیب دو تا آدم دو تا خرس

صفت مضاف‌الیه به دو شکل دیده می‌شود:

الف) صفت پسین است و وابستهٔ مضاف‌الیه است.

تألیف کتاب سودمند

هسته مضاف‌الیه صفت مضاف‌الیه

ب) صفت پیشین است و بین مضاف و مضاف‌الیه قرار می‌گیرد:

تألیف این کتاب

هسته صفت مضاف‌الیه مضاف‌الیه

گاهی برای یک هسته چند صفت به کار گرفته می‌شود که ارتباطی به وابستهٔ وابسته ندارد.

کاغذ سفید خارجی (کاغذ سفید/ کاغذ خارجی)

هسته صفت ۱ صفت ۲

«صفت صفت» معمولاً در رنگ‌ها دیده می‌شود.

رنگ سبز روشن

هسته صفت صفت صفت

قید، فعل، حروف پیوند و حروف اضافه نمی‌توانند هستهٔ گروه اسمی باشند.

شکل هندسی وابستهٔ وابسته (کتابخانهٔ شهر ما)

کتابخانهٔ شهر ما

در چنین حالتی کلمهٔ اول باید با کلمهٔ دوم یک ترکیب با معنی تشکیل دهد (کتابخانهٔ شهر) و کلمهٔ دوم باید با

کلمهٔ سوم یک ترکیب با معنی تشکیل دهد (شهر ما)

فعل

مهم‌ترین عضو گزاره، فعل است که ساده‌ترین نوع آن از «بن فعل + شناسه» تشکیل می‌شود.

مصدر

اسمی است که مفهوم اصلی فعل را بیان می‌کند. در واقع اسم کارهای ما «مصدر» است.

شنیدن رفتن خوردن اندیشیدن

بن فعل

از هر مصدر دو ریشه یا بن به دست می‌آید که به آن‌ها «بن فعل» می‌گوییم.

بن ماضی: حذف «ن» از انتهای مصدر

شنیدن - شنید

بن مضارع: حذف «ب» از ابتدای فعل امر

شنیدن: بشنو = شنو

شخص

برای هر فعل در زبان فارسی شش شخص وجود دارد که به صورت و نام شناسه به انتهای فعل متصل می‌شوند.

جمع

سوم شخص

دوم شخص

اول شخص

ند

ید

یم

مفرد

دوم شخص

سوم شخص

اول شخص

ی

د

م

زمان

در زبان فارسی سه زمان اصلی وجود دارد (ماضی، مضارع و آینده) که هر کدام به چند نوع تقسیم می‌شوند:

ماضی (گذشته)

کاربرد

برای کاری که در گذشته انجام گرفته است.

۱- برای کاری که در گذشته به صورت مستمر ادامه داشته است.

۲- برای کاری که در گذشته تکرار می‌شده است.

۳- برای بیان آرزو و عملی در آینده

۱- برای نقل کردن وقایع گذشته

۲- برای کاری که در گذشته انجام گرفته و اثر آن تا حال باقی است.

برای بیان کاری که قبل از کار دیگر انجام گرفته است.

برای بیان احتمال، آرزو، شرط و الزام در گذشته

برای بیان کاری که در گذشته به علت وقوع کاری دیگر ناتمام مانده است.

مثال

رفتم

می‌رفتم

رفته‌ام

رفته بودم

رفته باشم

داشتم

می‌رفتم

ساخت

بن ماضی + شناسه

می + ماضی ساده

صفت مفعولی

+

ام، ای، است
ایم، اید، اند

صفت مفعولی +

ماضی ساده «بودن»

صفت مفعولی +

باشم...

ماضی ساده «داشتن»

+ ماضی استمراری

زمان

ماضی ساده

ماضی استمراری

ماضی نقلی

ماضی بعید

ماضی التزامی

ماضی مستمر

مضارع (حال)

کاربرد	مثال	ساخت	زمان
۱- برای بیان حقایق و مسایل علمی. ۲- برای بیان عملی که در آینده انجام می‌شود.	می‌روم	می + مضارع ساده	مضارع اخباری
۱- برای بیان احتمال، آرزو و الزام در آینده	بروم	ب- + مضارع ساده	مضارع التزامی
۱- برای بیان کاری که هم اکنون در حال انجام است.	دارم می‌روم	مضارع ساده «داشتن» + مضارع اخباری	مضارع مستمر

آینده (مستقبل)

کاربرد	مثال	ساخت	زمان
۱- برای کاری که در آینده انجام خواهد گرفت.	خواهم رفت	مضارع ساده «خواستن» + «بن ماضی مصدر»	آینده

بهتر است فعل‌های مضارع را ابتدا معنی کنید تا زمان واقعی آن‌ها مشخص شود.

بخواهد هم از تو پدر کین من

«بخواهد» به ظاهر مضارع التزامی است اما به معنی «می‌خواهد» است که مضارع اخباری است.

مضارع ساده مانند ماضی ساده، از «بن فعل + شناسه» ساخته می‌شود.

روم رفتم

کافی است به ابتدای ماضی ساده «می» اضافه کنید تا ماضی استمراری ساخته شود.

می‌رفتم رفتم

بهترین راه شناسایی ماضی بعید، نقلی و التزامی، وجود «صفت مفعولی» است.

رفته ام رفته بودم رفته باشم

در برخی از مصدرها «سوم شخص مفرد ماضی استمراری» با «دوم شخص جمع مضارع اخباری» ظاهری یکسان دارند که بر اساس مفهوم جمله، نوع آن‌ها را تشخیص می‌دهیم:

او دیروز نقاشی **می‌کشید**. شما امروز نقاشی **می‌کشید**.

مضارع اخباری

ماضی استمراری

امروزه فارسی زبانان معمولاً به جای زمان «آینده» از زمان‌های زیر استفاده می‌کنند:

هفته آینده به مسافرت **می‌روم**.

مضارع اخباری

هفته آینده **می‌خواهم** به مسافرت **بروم**.

ترکیب مضارع اخباری و مضارع التزامی

فعل کمکی

برای صرف ساده فعل در کنار فعل اصلی به کار گرفته می‌شوند. زمان‌هایی که فعل کمکی دارند عبارتند از:

ماضی نقلی (ام - ای - است - ایم - اید - اند) رفته **ام** دیده **است** شنیده **اند**

ماضی بعید (بودم - بودی ...) خورده **بودم** رفته **بودند** دیده **بود**

ماضی التزامی (باشم - باشی ...): نوشته باشم
 ماضی مستمر (داشتم - داشتی ...): داشتم می‌آمدم داشتند می‌خواندند داشتید قدم می‌زدید
 مضارع مستمر (دارم - داری ...): دارم می‌خواهم دارند می‌خندند داریم می‌آییم
 آینده (خواهم - خواهی ...): خواهم گفت خواهند نوشت خواهید نوشت
 مجهول (شد...): دیده شدم دوانده می‌شود گفته شد

ساختمان فعل

فعل‌ها از جهت ساخت سه نوع هستند: ساده، پیشوندی، مرکب

فعل ساده: فعلی است که بن مضارع آن یک جزء داشته باشد.

خواهم رفت (رفتن: رو) دیده می‌شوم (دیدن: بین)

فعل پیشوندی: اگر یکی از پیشوندهای «بر، در، فرا، فرو، باز و...» بر سر فعل ساده قرار گیرد فعل پیشوندی ساخته می‌شود.

گرفتن: فرا گرفتن گشتن: باز گشتن

فعل مرکب: فعلی است که مصدر آن بیشتر از یک جزء داشته باشد و این اجزا با یکدیگر ترکیب شده باشند.

مرد بینوا فقط تکه‌ای نان از او قرض گرفت.

گاهی نوع ساده و پیشوندی یک فعل، هم‌معنی هستند و گاهی هم اختلاف معنی دارند:

افراشتن = برافراشتن (هم‌معنی) انداختن ≠ برانداختن (اختلاف معنی)

بین اجزای فعل مرکب، نمی‌توانیم فاصله ایجاد کنیم. به زبان ساده، جزء اول وابسته نمی‌گیرد. اگر «ی» نکره،

تر، ها، صفت و مضاف‌الیه را بتوانیم بین اجزای یک فعل قرار دهیم، آن فعل دیگر مرکب محسوب نمی‌شود بلکه

ساده است. (فعل مرکب گسترش پذیر نیست)

هنگام مد، آب دریا بالا [تر] می‌آید (فعل ساده: می‌آید)

«تر» می‌تواند بین «بالا» و «می‌آید» فاصله ایجاد کند.

معلم ما کتاب‌های علمی مطالعه می‌کند.

هیچ جزئی نمی‌توان بین «مطالعه» و «می‌کند» قرار داد و مثلاً گفت «مطالعه‌تر می‌کند»

افعال کمکی، نمی‌توانند فعل مرکب بسازند و آن‌ها را در نظر نمی‌گیریم.

او نامه‌اش را خواهد نوشت.

معلوم و مجهول

فعل معلوم: فعلی است که نهاد آن در جمله حضور دارد و فعل به خود نهاد نسبت داده می‌شود.

کاوِه او را در دانشگاه دیده است.

همان‌گونه که می‌بینید «دیدن» را نهاد جمله، یعنی «کاوِه» انجام داده است.

فعل مجهول: فعلی است که نهاد آن مشخص نیست و در جمله حضور ندارد. به همین دلیل فعل جمله به «مفعول»

نسبت داده می‌شود و مفعول نهاد جمله محسوب می‌شود.

؟ کتاب خریده شد. (مشخص نیست کتاب را چه کسی خریده است)

ساخت فعل مجهول: صفت مفعولی + فعل کمکی «شدن»

شدم

دیده

همهٔ زمان‌ها ساخت مجهول دارند.

دیده شوم / دیده می‌شوم / دیده بشوم / دارم دیده می‌شوم / دیده شدم / دیده می‌شدم / دیده شده‌ام

دیده شده بودم / دیده شده باشم / داشتم دیده می‌شدم / دیده خواهم شد

فعل‌ها برای مجهول شدن باید مفعول‌پذیر شوند:

رفتن (بردن: برده شدم) / آمدن (آوردن: آورده می‌شوم) / دویدن (دواندن: دوانده شدم)

فعل‌ها به دو روش مفعول‌پذیر می‌شوند:

(الف) تغییر شکل: آمدن (آوردن)، ماندن (گذاشتن)، رفتن (بردن)، افتادن (انداختن)

(ب) بن مضارع + «اندن»: دویدن (دواندن)، پریدن (پراندن)، رسیدن (رساندن)

برخی از فعل‌ها هم هیچ‌گاه مفعول‌پذیر نمی‌شوند: زیستن، آسودن

فعل مسند، مفعول و متمم‌پذیر

برخی از فعل‌ها برای تکمیل معنی خود علاوه بر نهاد نیاز به «مسند، مفعول یا متمم» دارند.

فعل‌های مسند‌پذیر: فعل‌هایی هستند که برای تکمیل معنی خود به «مسند» نیاز دارند. این فعل‌ها عبارتند از «است، بود، شد، گشت، گردید» که فقط به «مسند» نیاز دارند.

روزگار به کامش تلخ گشت (شد) عاقبت موضوع فاش می‌گردد. (می‌شود)

فعل‌های مفعول‌پذیر: فعل‌هایی هستند که برای تکمیل معنی خود به «مفعول» نیاز دارند.

مفعولی که در پاسخ «چه کسی/چه چیزی + را» می‌آید.

پول را پیدا کرد.

فعل‌های متمم‌پذیر: فعل‌هایی هستند که با حرف اضافهٔ مخصوص خود همراهند.

اندیشیدن، بالیدن، برخوردن، پرداختن، پیوستن، تاختن، گرویدن، نازیدن، نگرستن: (به)

جنگیدن، درآمیختن، ساختن، ستیزیدن، آمیختن: (با)

پرهیزیدن، ترسیدن، رنجیدن، گذشتن: (از) گنجیدن: (در) شوریدن: (بر)

فعل‌های مفعول و مسند‌پذیر: با برخی از فعل‌ها می‌توان جمله‌هایی ساخت که علاوه بر «مسند»، «مفعول» هم داشته باشند:

عاشق خود را کشتهٔ یار می‌داند.

نهاد مفعول مسند فعل

عمدهٔ فعل‌های این گروه عبارت‌اند:

«گردانیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «نمودن، کردن، ساختن»

«نامیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «به‌شمار آوردن، به‌حساب آوردن»

«شمردن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «به‌شمار آوردن، به‌حساب آوردن»

«پنداشتن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «دیدن، دانستن، یافتن»
 فعل‌های متمم و مسندپذیر: در برخی از جمله‌ها، «مسند» همراه با «متمم» به کار می‌رود.
 مدیر ما به حسابدار شرکت امین‌الدوله می‌گوید.
 نهاد متمم مسند فعل

مصدرهای «ساختن، نمودن، گردانیدن، کردن» (سنگک) اگر با جایگزین شدن یکدیگر معنا بدهند «مفعول و مسند» پذیر به شمار می‌روند.

هوای بارانی حال همه را خوب کرد (گردانید، نمود، ساخت)
 نهاد مفعول مسند فعل

مصدرهای: «پنداشتن، نامیدن، دانستن، به حساب آوردن، به شمار آوردن» (پند به)، «مفعول و مسند» پذیر به شمار می‌روند.

پروانه دوست خود را مثل خواهرش می‌داند (می‌پندارد، به حساب می‌آورد، به شمار می‌آورد)
 نهاد مفعول مسند فعل

تبدیل جمله‌های (نهاد + مفعول + مسند + فعل) به جمله‌های (نهاد + مسند + فعل)
 برخی عاشق را دیوانه می‌پندارند: عاشق، دیوانه است.
 نهاد مفعول مسند فعل

جمله

جمله ساده و غیرساده (مرکب)

جمله ساده (یک فعل دارد):

تهران شهر زیبایی است.

جمله مرکب (بیش از یک فعل دارد):

دستور زبان فارسی درس مهمی است که باید آن را به خوبی بیاموزیم.

در جمله‌های مرکب دو نوع جمله وجود دارد، جمله هسته (پایه) و جمله وابسته (پیرو)

اگر درس بخوانیم، انسان موفق‌تری خواهیم شد.

جمله وابسته جمله هسته

حروف وابسته‌ساز: در آغاز جمله‌های وابسته می‌آیند و کار آن‌ها پیوند جمله‌های هسته و وابسته است. این حروف

عبارتند از: که، تا، چون، اگر، زیرا، همین‌که، گرچه، با این‌که

حروف هم‌پایه‌ساز: مانند حروف وابسته‌ساز چند جمله را به یکدیگر ربط می‌دهند با این تفاوت که حروف «هم

پایه‌ساز» نمی‌توانند مانند حروف «وابسته‌ساز» جمله مرکب بسازند، یعنی با حضور حروف هم‌پایه دیگر جمله

«هسته» و «وابسته» وجود ندارد و جمله‌ها هم‌پایه و مستقل هستند:

کتاب‌های زیادی خریداری کردم اما متأسفانه همه آن‌ها مثل هم نوشته شده بودند.

جمله هم‌پایه هم‌پایه‌ساز جمله هم‌پایه

این حروف عبارتند از: اما، ولی، و، یا

وابسته‌سازها جزء هر جمله‌ای باشند، آن جمله «وابسته» محسوب می‌شود.

تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد
جمله‌ساز جمله‌وابسته جمله‌هسته

جمله قبل و بعد از حروف «هم‌پایه» جمله مستقل هستند.

یافتم خانه تاریک کرده و پرده‌های کتان آویخته

جمله مستقل جمله‌ساز جمله مستقل

در برخی از جمله‌ها ممکن است حرف «که» محذوف باشد.

گفتم [که] ز مهرورزان رسم وفا بیاموز گفتا [که] ز خوبرویان این کار کمتر آید

حرف وابسته‌ساز «که» دو جمله را به هم پیوند می‌دهد در حالی که ضمیر پرسشی «که» با معنی «چه کسی» برای پرسش به کار گرفته می‌شود.

مزد خواهی که دل ز من ببری
دل به که داده‌ای صنم؟
وابسته‌ساز
ضمیر پرسشی (چه کسی)

شیوه شمارش جمله‌ها

هر فعل نماینده یک جمله است.

فعل‌های محذوف را باید محاسبه کرد.

داخل کلاس هم میز وجود دارد، هم صندلی [وجود دارد]

منادا و صوت هم هر کدام یک جمله محسوب می‌شوند:

از من خسته نمی‌پرسیدی؟ آه ای دوست چرا تنهایی؟ (۴ جمله)

بیت «روزها گر رفت گو، رو، باک نیست / تو بمان ای آن‌که چون تو پاک نیست» چند جمله است؟

سه (۱) پنج (۲) چهار (۳) هفت (۴)

جمله‌ها عبارت‌اند از (۱) روزها گر رفت (۲) گو (۳) رو (۴) باک نیست (۵) تو بمان (۶) ای آن‌که (۷)

چون تو پاک نیست. این بیت از هفت جمله تشکیل شده است و باید گزینه چهار را انتخاب کنیم.

جمله‌های استثنایی

جمله‌های یک جزئی بی‌فعل: سلام، افسوس، به امید دیدار، آفرین، ساکت

جمله‌های دو جزئی بی‌فعل: عیدتان مبارک، شب به خیر، توقف ممنوع

جمله‌های سه جزئی بی‌فعل: زندگی یعنی عقیده

در این نوع جمله‌ها، «یعنی» معادل فعل «است» به حساب می‌آید.

ساخت جمله مجهول

در این قسمت با چگونگی مجهول کردن جمله‌های معلوم هم آشنا می‌شویم:

شکارچی، پرندگان را دید. (جمله معلوم)

... پرندگان را دید

۱. حذف نهاد

... پرندگان...

۲. مفعول جایگزین نهاد می شود.

... دیده...

۳. از فعل جمله، صفت مفعولی می سازیم.

شدند

۴. ساخت جدید از مصدر «شدن» در همان زمان فعل اصلی

(جمله مجهول) پرندگان دیده شدند.

جمله‌ها برای مجهول شدن باید فعل مفعول پذیر داشته باشند.

به خانه رفته شدم (غلط) به خانه برده شدم (درست) رفتن (مفعول نمی پذیرد)
در جمله مجهول نباید «نهاد» حضور داشته باشد.
این کتاب به وسیله احمد خریده شده است. (غلط)
کتاب خریده شده است. (درست)

شیوه بلاغی و عادی

شیوه بلاغی: بیان و شیوه‌ای است که اجزای کلام برای تأثیر بیشتر سخن، بنا بر تشخیص نویسنده جابه‌جا می‌شوند. این کار موجب شیوایی و رسایی بیشتر کلام می‌گردد.
شیوه عادی: شیوه‌ای است که معمولاً نهاد در ابتدای جمله و فعل در پایان قرار می‌گیرد: «الهی از بدی خود ترسانم»

معمولاً در شیوه بلاغی فعل در ابتدای جمله قرار می‌گیرد.

آمدی از راه دور و پرستاره - از راه دور و پرستاره آمدی

شیوه عادی

شیوه بلاغی

گاهی فعلی که در ابتدای جمله قرار می‌گیرد خودش مستقل است و یک جمله محسوب می‌شود و ربطی به شیوه بلاغی ندارد.

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم. (شیوه عادی)

جمله ۳

جمله ۱ جمله ۲

حذف

«حذف» موجب صرفه‌جویی در کلام می‌شود. هر یک از اجزای جمله در صورت وجود قرینه می‌توانند حذف شوند.

انواع حذف

حذف به قرینه لفظی:

اگر حذف برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را حذف به قرینه لفظی گویند.

پلیس، سارق را دستگیر کرد و زندانی کرد (پلیس، سارق را دستگیر و زندانی کرد).

حذف به قرینه معنوی:

اگر خواننده یا شنونده از سیاق سخن به بخش حذف شده پی ببرد، آن را حذف به قرینه معنوی گویند. چه بهتر [است] که شما این کار مهم را به عهده بگیرید. در این جمله «است» (به قرینه معنوی حذف شده است).

هر جزئی که موجب صرفه‌جویی در کلام شود و به جمله هم آسیب وارد نکند البته با رعایت شرایطی قابل حذف است مانند این موارد:

الف) حذف جمله: در جمله‌های غیرساده، یک جمله حذف می‌شود آن هم با قرینه لفظی:

رفته بودم اداره پدرم او را ببینم، اما نتوانستم. [او را ببینم]

به قرینه لفظی حذف شده است.

ب) حذف نهاد جدا: نهاد اول شخص و دوم شخص را می‌توان به قرینه «شناسه» حذف کرد.

[من] برای مطالعه به کتابخانه می‌روم. [شما] به مسافرت خواهی رفت. Ø

به قرینه لفظی حذف شده است.

به قرینه لفظی حذف شده است.

پ) حذف فعل در جمله‌های پرکاربرد:

به جان شما [قسم می‌خورم]

به قرینه معنوی حذف شده است.

ت) حذف فعل اسنادی در جمله‌های غیرساده:

هرچه ارزان‌تر [باشد]، بهتر [است]

به قرینه معنوی حذف شده است.

نقش

اسم یا جانشین آن در جمله نقش‌های مختلفی می‌گیرند که گاهی آن نقش، اصلی و گاهی غیراصلی است.

نقش‌های اصلی دستوری

نهاد: کلمه‌ای که خبر یا کاری به آن نسبت داده می‌شود.

پیمان درس می‌خواند (کننده کار) **پیمان**، ادیب است. (پذیرنده صفت)

مفعول: گروه اسمی که **کار بر روی آن** واقع می‌شود.

خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد

مسند: کلمه‌ای است که با فعل اسنادی به نهاد نسبت داده می‌شود.

عقل **دیوانه** شد آن سلسله مُشکین کو

متمم: کلمه‌ای است که **بعد از حروف اضافه** قرار می‌گیرد.

دل ز **ما** گوشه گرفت ابروی دلدار کجاست

قید: مفهوم حالت، زمان، مکان، تردید، یقین، تکرار و... را به جمله می‌افزاید.

دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم

منادا: اسمی که همراه «ای، یا، الف ندا» می‌آید «منادا» محسوب می‌شود.

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی

اضافی: نقش مضاف‌الیه را «نقش اضافی» می‌گویند.

تیری که زدی بر دلم از غمزه خطا رفت (دلم = دل من)

پرسش «نهادیاب» کمک می‌کند تا راحت‌تر، نهاد را بیابید.

چه چیزی / چه کسی + فعل = نهاد

برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد (چه چیزی بدرخشید؟ = برق: نهاد)

در هر جمله‌ای نهاد وجود دارد و در صورت حذف نهاد، شناسه در جمله حضور دارد.

اگر خواهی که جاویدان جهان یک سر بیارایی («تو» نهاد است که شناسه «ی» جای آن را گرفته است)

گاهی یک گروه اسمی نقش نهادی دارد که البته «هسته» آن گروه، نقش اصلی «نهاد» را دارد.

جان حافظ دل خسته زنده شد به دمت

نهاد

نهاد معمولاً اسم است اما ضمائر هم نقش نهاد می‌گیرند.

مثال

من از افسون چشمت مست و **او** از بوی گیسویت

خود آید آن که یاد نیاری ز نام ما

گفتم **این** شرط آدمیت نیست

فلان اگر به شک است اندر آنچه خواهد کرد

که گفتت به جیحون درانداز تن

ضمایر

ضمیر شخصی: من، تو / ... م، ت، ...

ضمیر مشترک: خود، خویش ...

ضمیر اشاره: این، آن ...

ضمیر مبهم: همه، فلان ...

ضمیر پرسشی: که (چه کسی)

پرسش «مفعول‌یاب»

چه چیزی / کسی + را + فعل = مفعول

به ملازمان سلطان که رساند **این دعا** را

همیشه مفعول، با حرف «را» همراه نیست.

فرض ایزد بگزاریم و به کس بد نکنیم (چه چیزی را بگزاریم؟ = فرض ایزد)

گاهی مفعول خود جمله است.

هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی (ناله و فریاد کردن: مفعول)

گاهی مفعول، یک جمله (پیرو) است.

گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب (چه چیزی را گفتم؟)

مفعول

نهاد + چه + فعل = مسند

پرسش «مسندیاب»

هوا تاریک می‌شود. (هوا چه می‌شود؟ = تاریک)

مسند

دیروز صبح مدیر اداره، همه ما را آگاه ساخت (مدیراداره همه ما را چه ساخت؟ = آگاه)

مفعول مسند

نهاد

«است و بود» به معنی «وجود داشتن»، «شدن» به معنی «رفتن، فرارسیدن، اتفاق افتادن»، «گردیدن» به معنی

«چرخیدن» و «شدن» در فعل مجهول، اسنادی نیستند.

یک سو شد و عید آمد و دل‌ها برخاست (رفتن: غیراسنادی)

غم در دل تنگ من از آن است که نیست (وجود داشتن: غیراسنادی)

او دور جهان می‌گردد. (چرخیدن: غیراسنادی)

سپاه دشمنان دیده شد. (مجهول: غیراسنادی)

حروف اضافه که متمم بعد از آن‌ها قرار می‌گیرد: (به، از، با، در، برای، بر، از برای، به جز، در مورد، به منظور...)

در ضمن ادات تشبیه «چون، مانند، مثل» هم حرف اضافه و متمم‌ساز محسوب می‌شوند.

چون ابر به نوروز رخ لاله بشست

متمم

گاهی متمم بین دو حرف اضافه قرار می‌گیرد.

به دست یکی بنده بر کشته شد

یک نوع حرف «را» حرف اضافه است و نشانه متمم.

گر می‌نخوری طعنه مزن مستان را

متمم [به مستان]

«قید» از ارکان اصلی جمله نیست و حذف آن آسیبی به جمله نمی‌زند.

دیشب گله زلفش با باد همی کردم (گله زلفش با باد همی کردم)

قید جای ثابتی در جمله ندارد.

منادا، در شمارش جمله‌ها یک جمله به حساب می‌آید.

ای دوست حقیقت شنو از من سخنی

جمله ۱

جمله ۲

گاهی منادا، حرف ندا ندارد بلکه به تلفظ و آهنگ، منادا است.

سعدی! چو جورش می‌بری نزدیک او دیگر مرو

گاهی حرف ندا در جمله وجود دارد اما منادا حذف می‌شود.

گفتم ای شام غریبان طره شبرنگ تو - گفتم ای [کسی که] شام غریبان طره شبرنگ تو

نقش‌های تبعی

«نقش تبعی» یعنی نقش یک واژه تابع واژه دیگر باشد.

به زبانی دیگر از آن جایی که در یک جمله، دو کلمه نمی‌توانند با هم یک نقش داشته باشند یکی نقش «اصلی» و دیگری نقش «تبعی» می‌گیرد.

آیدا و سمیرا رفتند.

آیدا و سمیرا هر دو، کار رفتن را انجام داده‌اند اما هر دو نمی‌توانند نهاد باشند، بنابراین اولی (آیدا) نقش اصلی یعنی «نهاد» و دومی (سمیرا) نقش تبعی یعنی «معطوف به نهاد» را می‌گیرد.

نقش‌های تبعی عبارتند از:

معطوف: کلمه‌ای که بعد از حرف عطف (و - یا) قرار می‌گیرد و بدین وسیله نقش آن تابع اسم ما قبل

خود می‌شود.

دوستم و پدرش به مسافرت می‌روند.

نهاد معطوف به نهاد

بدل: گروه اسمی که اسم ماقبل خود را توضیح می‌دهد.

مریم، دوست خواهرم، مدیر دبستان است.

نهاد بدل

تکرار: نقشی است که بدون هیچ تغییری تکرار می‌شود.

مدیر مدرسه خسته است **خسته**

مسند تکرار

قبل از بدل مکثی کوتاه وجود دارد و می‌توان بین هر نقش و بدل آن علامت مساوی قرار داد:

مریم = دوست خواهرم به تهران آمد. کشور ما = ایران، قدرتمند است.

انواع حرف «را»

«**را**» **مفعولی:** پس از مفعول می‌آید.

گر باد فتنه هر دو جهان را به هم زند.

«را» مفعولی نباید پس از فعل بیاید.

کتابی که خواندم **را** گم کردم. (کتابی **را** که خواندم، گم کردم)

«**را**» **حرف اضافه:** در معنی، تبدیل به حرف اضافه می‌شود.

رندان تشنه‌لب **را** آبی نمی‌دهد کس (به رندان تشنه لب...)

«**را**» **کسرۀ اضافه (فکّ اضافه)**

حریم عشق **را** درگه بسی بالاتر از عقل است (درگه حریم عشق ...)

«را»ی کسرۀ اضافه، نشانه «مضاف‌الیه» است. (واژه‌های قبل و بعد خود را تبدیل به یک ترکیب اضافی می‌کند)

تشبیه

تعریف

مانند کردن چیزی به چیز دیگر

مشبه (تشبیه شده)، مشبه‌به (تشبیه‌پذیر)، ادات تشبیه (کلمات تشبیه‌ساز)، وجه‌شبهه (علت تشبیه)

ارکان

به رقص آرم چو موجی خرمن زرد (تشبیه خرمن به موج)
وجه ادات مشبه‌به مشبه

تشبیه عادی (آوردن سه یا چهار رکن از تشبیه)

دل تو مانند دریاست.

انواع

تشبیه فشرده (مشبه + مشبه‌به)

دل دریاست. تیغ زبان (زبان مانند تیغ، برنده است - اضافه تشبیهی)

برخی از تشبیه‌ها با معنی مشخص می‌شوند.

سایه بالای آن سرو از سر من کم مباد
زان که بر من رحمتی از عالم بالاست این

تشبیه «سایه بالای آن سرو» به «رحمتی از عالم بالا»
معمولاً بعد از ادات، مشبه‌به قرار می‌گیرد.

چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست

گاهی وجه‌شبهه و ادات حذف می‌شوند اما «مشبه و مشبه‌به» قابل حذف نیستند.

نگارم چو ماه نو، ابرو نمود (۴رکن) نگار چو ماهم آمد (۳رکن) نگار ماهم آمد (۲رکن)
وجه شبه: ویژگی بارز مشبه‌به است.

دل تو (مشبه) مانند (ادات تشبیه) دریا (مشبه‌به) بزرگ (وجه‌شبهه) است.

گل (ویژگی: زیبایی، لطافت)، شب (ویژگی: سیاهی)، شمع (ویژگی: روشنایی)، سرو (ویژگی: بلندی)، خاک

(ویژگی: پستی، افتادگی)، آب (ویژگی: پاکی)

ادات تشبیه (واژه‌های تشبیه ساز) باید معنی «مثل و مانند» داشته باشند و گرنه ادات تشبیه نیستند.

چو با حبیب نشینی و باده پیمایی به یاد دار محبان باد پیمای را (چو: وقتی که)

تشبیه عادی

اضافه تشبیهی

تشبیه اسنادی

تشبیه معنایی (مضمور...)

دل ندانم ز خدنگ که به خون خفت ولی /

این قدر هست که مژگان تو خون آلود است

(تشبیه مژگان به خدنگ)

خارم

(مانند خار هستم)

روی تو مانند ماه زیباست خنجر عشق

در همهٔ گزینه‌ها، به‌جز گزینهٔ همهٔ ارکان تشبیه آمده است.

- (۱) آن که لرزد همچو مرغ نیم بسمل، صبح و شام
(۲) هر نسیمی که به من بوی خراسان آرد
(۳) خوشبخت آن که مادر دانا به روز و شب
(۴) وظیفهٔ زن و مرد ای حکیم دانی چیست؟
- در زمستان، پیکر عریان دهقان است و بس
چون دم عیسی در کالبدم جان آرد
چونان فرشته بر سر او سایه گستر است
یکی است کشتی و آن دیگری است کشتیبان

گزینهٔ اول: پیکر عریان دهقان هم‌چو مرغ نیم بسمل لرزد.

مشبه ادات مشبه‌به وجه‌شبه

گزینهٔ دوم: هر نسیمی (که به من بوی خراسان آرد) چون دم عیسی در کالبدم جان آرد.

مشبه ادات مشبه‌به وجه‌شبه

گزینهٔ سوم: مادر دانا چونان فرشته بر سر او سایه‌گستر است.

مشبه ادات مشبه‌به وجه‌شبه

گزینهٔ چهارم: زن، کشتی است (زن مانند کشتی است) و مرد کشتیبان (مرد مانند کشتیبان).

مشبه مشبه‌به مشبه مشبه‌به

در گزینهٔ چهارم «ادات تشبیه» و «وجه‌شبه» وجود ندارد که به این نوع «تشبیه فشرده» می‌گوییم.

مجاز

واژه‌ای، معنای حقیقی (نهاده) خود را از دست می‌دهد و معنای جدید (نانهاده) می‌پذیرد.

بکوبمت زین گونه امروز یال

تعریف

(یال: معنای حقیقی: موی گردن اسب/ معنای مجازی: سر و گردن)

مجاز عادی: یک واژه بر اساس رابطه‌ای غیر از تشبیه، معنای جدید گرفته‌است.

او تمام کاسه را خورد. (کاسه: مجازاً «محتویات کاسه»)

مجاز تشبیهی: مجاز بر اساس تشبیه شکل می‌گیرد و به آن استعاره خواهیم گفت

انواع

سرو او از غم جانکاه خمیده

(سرو: مجازاً «قامت بلند»، که البته استعاره هم محسوب می‌شود)

معنای مجازی باید با واژه مورد نظر ارتباط داشته باشد که اگر این ارتباط را تشبیه به وجود آورده باشد، استعاره به حساب می‌آید.

بهترین راه کشف مجازها: توجه به واژه‌هایی است که با معنای حقیقی خود، جمله یا عبارت را دچار مشکل می‌کنند.

برو هرچه می‌بایدت پیش گیر سر ما نداری سرِ خویش گیر (سر: مجازاً «فکر»)

اگر در این بیت واژه «سر» را با معنای حقیقی خود (عضوی از بدن) در نظر بگیریم، معنی بیت نادرست می‌شود.

جام (شراب)، شهر (کشور)، عالم (مردم)، کف (دست)، سر (فکر، وجود)، خون (کشتن)، ...

در کدام گزینه «مجاز» وجود ندارد؟

- (۱) دست در حلقه آن زلف دو تا نتوان کرد
 (۲) محتاج قصه نیست گرت قصد خون ماست
 (۳) نه سایه دارم و نه بریفکنندم و سزاست
 (۴) هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای

در گزینه اول «دست» مجاز از «انگشتان» است (کل را به جای جزء به کار برده است).

در گزینه دوم «خون» مجاز از «کشتن» است (لازمه کشتن کسی ریختن خون اوست).

در گزینه چهارم «دل» مجاز از «وجود» است (جزء را به جای کل به کار برده است).

همان‌گونه که می‌بینید در گزینه سوم «مجاز» وجود ندارد.

استعاره

تعریف

استعاره یعنی ذکر یکی از دو رکن اصلی تشبیه، «مشبه» یا «مشبه‌به»

استعاره غیر کنایی (مصرحه): از چهاررکن تشبیه، فقط «مشبه‌به» ذکر می‌شود و به زبانی

دیگر «یک واژه» معنی استعاری (مجازی) دارد.

مرا در خانه سروی هست کاندلر سایه قدش

فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم

سرو: استعاره از «بار» (بار مانند سرو بلند است)

انواع

استعاره کنایی (مکنیه): ذکر «مشبه» به همراه یکی از اجزا یا ویژگی‌های مشبه‌به (به دو

شکل «جمله‌ای و ترکیبی»)

کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب

(ترکیبی: اندیشه مانند انسان است)

در گام اول، اندیشه به انسان تشبیه شده است و سپس مشبه (اندیشه) را با یکی از اجزای

مشبه‌به (رخ) در جمله می‌آورد.

به صحرا شدم، عشق یاریده بود (جمله‌ای: عشق مانند باران است).

استعاره غیر کنایی یعنی «تشبیه + مجاز» و به تعبیر دیگر یک واژه (مشبه‌به) معنی استعاری (مجازی) دارد.

استعاره نوع دوم در یک ترکیب اضافی (مضاف + مضاف‌الیه)، «اضافه استعاری» نامیده می‌شود.

چشم زمین - پرواز ستاره - آبروی فقر

ترکیب‌های اضافه‌ای که «تشخیص» داشته باشند، «اضافه استعاری» محسوب می‌شوند.

فریاد قلم

قلب زمین

همه «تشخیص»ها، استعاره کنایی محسوب می‌شوند.

آسمان بار امانت نتوانست کشید...

معمولاً استعاره در جایی دیده می‌شود که اتفاقی غیرعادی افتاده باشد.

به صحرا شدم، عشق باریده بود... (باریدن عشق، غیر عادی است)

تفاوت اضافه تشبیهی و استعاری: معمولاً در اضافه تشبیهی، واژه اول مستقل و در اضافه استعاری، وابسته، صفت و یا جزئی از یک چیز دیگر است.

خانه محبت (اضافه تشبیهی)، پرواز ستاره (اضافه استعاری)

جمع‌بندی استعاره:

نوع اول (غیر کنایی) مشابه به: مروارید (دندان)
جمله: به صحرا شدم، عشق باریده بود

نوع دوم (کنایی) مشبه + نشانه‌ای از مشبه به
تشخیص: دست تقدیر
ترکیب حیوان مدار: چنگال مرگ
عادی

غیر جاندار: سایه دانایی

واژه‌های استعاری پرتکرار (نوع اول):

لعل (لب)، مروارید (دندان، اشک)، نرگس (چشم)، ماه (چهره زیبا)، گل (چهره معشوق)، شمع (معشوق)، پروانه (عاشق)، لؤلؤ (باران، اشک)، سرو (قد بلند، بار بلند قامت)، بت، صنم (یار)، می (عشق الهی)، نی (اصل خود جدا شده)، تیر (مزگان)، کمان (ابرو)، سنبل (کیسوی یافته)، کافور (برف، موی سفید)، غنچه (دهان تنگ یار)

در کدام گزینه استعاره به کار رفته است؟

- ۱) اگرچه جرم او کوه گران است
- ۲) ز عشق آفاق را پُر دود دیدم
- ۳) چنان مشهور شد در خو برویی
- ۴) پس آن بهتر که خود را شاد داری

در این تست اگر به دنبال اتفاق غیرعادی باشید، فقط گزینه دوم غیرعادی است. (این که عشق دنیا را پر از دود کرده است یا چشم‌های خرد خواب‌آلود است.) در گزینه‌های دیگر اتفاق غیرعادی دیده نمی‌شود. گزینه اول دارای تشبیه است به این صورت: اگرچه جرم او مانند کوه بزرگی است، اما رحمت تو مانند دریای بیکران زیاد است (فقط تشبیه به کار رفته است). در گزینه سوم و چهارم هم جمله‌ها و گفتارها کاملاً عادی هستند. بنابراین پاسخ همان گزینه دوم است.

تشخیص

صفت‌ها و حالت‌های انسانی را به غیرانسان نسبت دادن، تشخیص محسوب می‌شود.

تعریف

گل‌ها، جامه بر تن دریده‌اند.

هر اضافه استعاری در صورتی که آدم نمایی داشته باشد، تشخیص محسوب می‌شود.

چشم زمین

اگر «غیرانسان» منادا واقع شود «تشخیص» محسوب می‌شود. البته به شرط آن که واژه مورد نظر (منادا)، معنی اصلی خود را حفظ کرده باشد.

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست منزل آن مه عاشق کُش عیار کجاست
امروزه گاهی نسبت دادن ویژگی‌های انسانی به غیرانسان را «تشخیص» و جان دادن به بی جان را «جان بخشی» می‌نامند.
فضا چون ز گردون فرو هشت پَر همه زیرکان کور گردند و کر
«فضا» جان گرفته است و پره‌های خود را از آسمان پایین آورده است؛ درست مانند یک پرنده .

در کدام بیت از «تشخیص» استفاده شده است؟

- ۱) بر آبخورد آخر مقدم تشنگانند می ده حریفانم صبوری می‌توانند
 - ۲) در جام من می بیشتر کن ساقی امشب با من مدارا بیشتر کن ساقی امشب
 - ۳) روزی که در جام شفق مل (شراب) کرد خورشید بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید
 - ۴) من زخم خوردم صبر کردم دیر کردم من با حسین از کربلا شب‌گیر کردم
- در این گزینه شاعر می‌گوید «خورشید» در جام شفق، مل (شراب) ریخته است که این کار ویژه انسان‌هاست، به معنی کامل بیت توجه کنید:
- روزی که خورشید در جام شفق (اضافه تشبیهی) شراب ریخت، بر روی چوب‌های خشک نیزه‌ها، خورشید (سر امام حسین (ع)) شکفت.

کنایه

واژه یا عبارتی است که معنای ظاهری و نزدیک آن، مورد نظر گوینده نیست؛ بلکه مفهوم دور آن مد نظر است.

تعریف

در خانه فلانی همیشه باز است. (کنایه از: مهمان نواز بودن)

نشانه‌ای: نشانه چیزی، ذهن را به سوی معنی و منظوری خاص می‌برد و کنایه شکل می‌گیرد. او را که دیدم چهره‌ام سرخ شد.

«سرخ‌ی چهره» نشانه «خجالت کشیدن» است و بر همین اساس «کنایه» محسوب می‌شود.

انواع

تمثیلی: نمونه و مثال چیزی، کنایه از یک مفهوم می‌شود.

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو

مصراع دوم یک تمثیل است و معنی کنایی آن عبارت است از این‌که: هر عملی نتیجه خودش را دارد.

کنایه‌ها معمولاً به صورت عبارت فعلی به کار می‌روند، یعنی عبارتی که همراه فعل و مصدر است.

سماق مکیدن (کنایه از: در انتظار نگه داشتن) دست کسی را گرفتن (کنایه از: یاری کردن)

کنایه برخلاف استعاره ارتباطی به تشبیه ندارد و هر دو معنی آن پذیرفتنی است (بر خلاف مجاز که فقط معنی دور مورد نظر است).

ضرب‌المثل‌ها کنایه محسوب می‌شوند.

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو

در کدام گزینه کنایه به کار نرفته است؟

- ۱) کسی کاو هوای فریادون کند
۲) به جمشید بر تیره‌گون گشت روز
۳) بدو گفت مهتر به روی دژم (عصبانی)
۴) ز تو بر من آمد ستم بیشتر
- سر از بند ضحاک بیرون کند
همی کاست زو فر گیتی فر روز
که برگوی تا از که دیدی ستم
زنی هر زمان بر دلم نیشتر

گزینه اول «سر از بند بیرون کردن» کنایه از «رهايي»

گزینه دوم «تیره شدن روز» کنایه از «بدبختي»

گزینه سوم کنایه نداريم

گزینه چهارم «زدن نیشتر به دل» کنایه از آزار دادن است. پس جواب گزینه سوم است. (نیشتر: وسیله‌ای برای سوراخ کردن رگ)

واج آرایي

تکرار عمدی یک واج است (در یک مصراع، بیت یا جمله) به شرطی که موسیقی درونی ایجاد کند.

تعريف

ای شطّ شیرین پر شوکت من (تکرار صامت «ش» و مصوت -)

۱) واج آرایي صامت‌ها:

منم آن نیازمندی که به تو نیاز دارم

انواع غم چون تو نازنینی به هزار ناز دارم (تکرار واج «ن» + «ز»)

۲) واج آرایي مصوت‌ها:

خوابِ نوشینِ بامدادِ رحیل باز دارد پیاده را ز سبیل (تکرار مصوت «-»)

واج آرایي که «صامت‌ها» ایجاد می‌کنند، محسوس‌تر و زیباتر است.

تکرار واج‌ها، زمانی آرایه واج آرایي محسوب می‌شود که گوش‌نوازی واج‌ها، محسوس باشد.

و باران نرم نرم از خیمه‌های روشن مهتاب می‌بارید/ و زیر گام‌هایم خش خش خزان تر می‌شد و

خاموش (تکرار واج «خ» + «ش»)

در کدام گزینه، واج آرایبی وجود دارد؟

ملاّت علما هم ز علم بی عمل است
گلیم شقاوت یکی بر درش
هدهد خوش خبر از طرف سبا باز آمد
سوگند به روی همچو ماهت

۱) نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس
۲) کلاه سعادت یکی بر سرش
۳) مژه ای دل که دگر باد صبا باز آمد
۴) خوردست خدا ز روی تعظیم

در بیت اول: واج‌های /ع/ و /ل/ تکرار شده است.

سجع

تعریف سجع، یعنی یکسانی دو واژه در: یک یا چند واج پایانی، وزن، واج + وزن

سجع مطرف (واج پایانی)

الهی، اگر بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است.

سجع متوازن (وزن)

مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد کردن مال.

سجع متوازی (واج + وزن)

همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال.

انواع

سجع حداقل در دو جمله شکل می‌گیرد، درست مانند قافیه در پایان دو مصراع یا پایان بیت‌ها.

اگر سجع در همه کلمات دو مصراع شکل بگیرد، آرایه «ترصیع» و یا «موازنه» به وجود می‌آید (علوم انسانی)

برگ بی‌برگی بود ما را نوال مرگ بی‌مرگی بود ما را حلال

در کدام گزینه، سجع به کار نرفته است؟

۱) ای خالق بی‌مدد و ای واحد بی‌عدد

۲) باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده

۳) نصیحت پادشاهان کردن، کسی را مسلم بود که بیم سر ندارد.

۴) الهی چون تو حاضری چه جویم و چون تو ناظری چه گویم.

در گزینه سوم نمی‌توان دو واژه پیدا کرد که در وزن یا واج پایانی و یا هر دو اشتراک داشته باشند.

البته در اصل این عبارت قسمتی وجود دارد که ما آن را حذف کرده‌ایم: «کسی را مسلم بود که بیم سر ندارد»

یا امید زر» که در این صورت «سر» و «زر» سجع «متوازی» دارند.

گزینه اول: «مدد» و «عدد» (سجع متوازی)

گزینه دوم: «رسیده» و «کشیده» (سجع متوازی)

گزینه چهارم: «حاضر» و «ناظر»، «جویم» و «گویم» (سجع متوازی)

جناس

به دو کلمه هم جنس که گاهی در معنی و گاهی فقط در یک حرف یا یک حرکت اختلاف دارند، جناس گویند.

تعریف

جناس همسان (تام): یکسانی دو واژه در ظاهر و اختلاف آن‌ها در معنی

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

نیست (فعل اسنادی / نابود) باد (هوا / فعل دعایی)

انواع

جناس ناهمسان (ناقص): اختلاف دو واژه در یک حرف یا یک حرکت.

ای مَهر تو در دل ها، وی مَهر تو بر لب ها

وی شور تو در سرها، وی سر تو در جان ها

جناس ناهمسان یعنی فقط اختلاف در یک حرکت و یا یک حرف

واژه‌های تکراری آخر مصراع‌ها در صورتی که معنی ثابت داشته باشند «ردیف» و در غیر این صورت «قافیه» هستند و دارای جناس «همسان»

جناس: خرامان بشد سوی آب **روان** (جاری) چنان چون شده باز جوید **روان** (روح)

ردیف: هنوز از دهن بوی شیر **آیدش** همی رای شمشیر و تیر **آیدش**

به واژه‌هایی که از یک ریشه گرفته شده‌اند، «اشتقاق» می‌گویند. مانند: طلوع، طالع، طلعت

ز مشرق سرکوی آفتاب **طلعت** تو اگر **طلوع** کند **طالع**م همایون است

شاعر، در کدام گزینه، برای بیان منظور خود، از آرایه جناس، استفاده کرده است؟

۱) کدامین پیک را دادی پیامی کدامین شب فرستادی سلامی

۲) کدامین جامه بر یادم دریدی کدامین خواری از بهرم کشیدی

۳) کدامین ساعت از من یاد کردی کدامین روزم از خود شاد کردی

۴) عنایت گرچه زهر ناب دارد گذر بر چشمه نوشاب دارد

بین واژه‌های «یاد» و «شاد» جناس ناهمسان وجود دارد. واژه‌های «بر و بهر» هم در گزینه دوم جناس دارند اما به اندازه «یاد و شاد» ادبی نیستند. بنابراین پاسخ گزینه سوم است.

متناقض‌نما

در لغت به معنی ناسازی و نقیض هم بودن است. در اصطلاح ادبی آوردن دو واژه یا دو مفهوم

است برای یک موضوع که وجود هر یک، دیگری را نقض می‌کند.

زان سوی **بحر آتش** گر خوانی ام به لطف

تعریف

رفتن به روی آتشم از آب خوش تر است

در متناقض‌نما آن‌چه در ظاهر دیده می‌شود، عقلاً ممکن نیست، اما معنایی به ذهن القا می‌شود که ارزش مفهومی دارد.

در تضاد دو کلمه متضاد برای دو چیز به کار گرفته می‌شوند و یا یک چیز از حالتی به حالت دیگر درمی‌آید در حالی که در متناقض‌نما، دو مفهوم متناقض در کنار هم و برای یک چیز به کار گرفته می‌شوند.

تونه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد (تو مثل آفتاب نیستی که حضور داشته باشی و بعد غایب شوی (تضاد))
ختم پایانیم، مهر آغاز کن ای که در آغاز پایانی هنوز (متناقض‌نما)

کسی یا چیزی، کاری را برخلاف اصول، کارکرد و ساختار خودش انجام می‌دهد و متناقض‌نما شکل می‌گیرد.

زکوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی

باد، اصولاً چراغ را خاموش می‌کند اما در این بیت برخلاف کارکرد خود، چراغ را روشن کرده است.

ترکیبی: دو مفهوم متناقض در قالب یک ترکیب

جمله‌ای: دریافت از مفهوم جمله
راحتی گرهست در ترک امید راحت است.
طنین صدای سکوت از دل ستم‌دیدگان به گوش میرسد

در همهٔ ابیات، به جز بیت آرایهٔ متناقض‌نما مشهود است.

(سراسری)

که بندهٔ تو ز بند کدورت آزاد است
که خار دشت محبت گل است و ریحان است
که دوستی و ارادت هزار چندان است
که هرگز نتوان گفت این چه بیداد است

۱) به هر غمی که رسد از تو خاطر م شاد است
۲) سفر دراز نباشد به پای طالب دوست
۳) هزار سختی اگر بر من آید آسان است
۴) فغان که داد ز دست ستمگری است مرا

گزینهٔ اول: در مصراع اول شاعر می‌گوید با «غم تو»، «خاطرم شاد می‌شود». غم و شادی در یک جا جمع نمی‌شوند مگر متناقض‌نما داشته باشیم. در مصراع دوم هم نمی‌توان گفت «بنده» و «آزاد» متناقض‌نما ایجاد کرده‌اند چون شاعر معتقد است هر کس بندهٔ تو بشود از دام و بند کدورت آزاد می‌شود.

گزینهٔ دوم: «خار» و «گل» دو مفهوم منفی و مثبت هستند که در یک جا جمع شده‌اند. به زبان ساده‌تر «خار» اگر خار باشد که دیگر گل نیست و برعکس.

گزینهٔ سوم: «هزار سختی برای من آسان است» وقتی چیزی سخت باشد دیگر آسان نیست. بنابراین گزینهٔ چهارم فاقد متناقض‌نماست.

ایهام / ایهام تناسب

«ایهام» معمولاً دریافت هم‌زمان چند معنا از یک واژه در کلام و به تعبیر دیگر به کار بردن واژه‌ای

تعریف است با دو یا چند معنی که ذهن، در انتخاب هر یک از معانی آزاد است.

چشم چپ خویشتن برآرم تا روی نبیندت به جز راست

«راست» دو معنی دارد: «جهت راست یا سمت راست»، «راست و حقیقی».

«ایهام تناسب» از دو معنی ایهامی یک واژه، یک معنی موردنظر است و معنی دیگر فقط با یکی از واژه‌های دیگر تناسب دارد.

ماهم این هفته برون رفت و به چشمم سالی است

«ماه» ایهام دارد: قمر، واحد زمان (۳۰ روز) که معنی دوم با واژه‌های «سال» و «هفته» در همین مصراع تناسب دارد.

معمولاً ایهام مختص واژه‌های شناخته شده‌ای است که می‌توان آن‌ها را «واژه‌های ایهامی» خواند:

دیده (چشم-دیده شده)، **مهر** (خورشید-عشق و محبت)، **چشم** (اطاعت-عضوبینایی)، **شیرین** (طعم-نام شخص)، **گلستان** (جای روییدن گل- کتاب سعدی)، **مردم** (مردمک چشم-ملت)، **بو** (آرزو-رایحه)، **چین** (کشورچین-چین وشکن)، **راست** (درست-مخالف چپ)، **زال** (پدر رستم-پیرزن)، **دستان** (حیله-زال-دست‌ها)، **عهد** (پیمان-روزگار)، **نگران** (بیننده-مضطرب)، **چنگ** (پنجه دست-نوعی ساز)، **سرگرم** (مشغول-مست)، **روان** (جاری- روح)، **لب** (عضو صورت-کنار)، **دیدار** (چهره-ملاقات)، **آیت** (نشانه-آیه قرانی)، **کام** (آرزو-دهان)، **عود** (چوب معطر-نوعی ساز)، **پرده** (پوشش-اصطلاح موسیقی)، **مدام** (شراب-پی‌درپی)، **زدن** (ضربه زدن-سرزدن، تابیدن)، **نواختن** (نوازش-ساز زدن)، ...

چشمه خورشید تویی، سایه گه بید منم / چون که **زدی** بر سر من، پست و گدازنده شدم (زدن: تابیدن، ضربه زدن) در ایهام تناسب اگر یک معنی با چند واژه تناسب داشته باشد معنی باقی‌مانده منظور اصلی شاعر است. برای پاسخ‌گویی به پرسش ایهام تناسب به دو گونه می‌توان عمل کرد:

الف) واژه ایهامی را شناسایی کنیم و مشخص کنیم کدام یک از دو معنی آن با واژه‌های دیگر، تناسب دارد. ب) شناسایی «تناسب» است، یعنی باید ببینیم کدام واژه‌ها با هم تناسب یا مراعات نظیر دارند. در این حالت تشخیص این‌که کدام یک از واژه‌های تناسب «ایهام» دارد، چندان سخت نخواهد بود.

چنان سایه گسترده بر عالمی که **زالی** نیندیشد از رستمی همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، فقط دو واژه «زال» و «رستم» دارای تناسب هستند که از این دو واژه فقط «زال» می‌تواند ایهام داشته باشد: پدر رستم، پیرزن سپید مو؛ که معنی اول (پدر رستم) با «رستم» تناسب دارد. توجه داشته باشید «ایهام» یعنی یک واژه با دو معنی هم‌زمان و نباید آن را با جناس همسان اشتباه گرفت. چرا که جناس دو واژه است با دو معنی مختلف که ظاهر آن‌ها یکی است. آتش است این بانگ نای و **نیست باد** هر که این آتش ندارد **نیست باد** (جناس)

در کدام بیت، آرایه «ایهام» به کار رفته است؟

- | | |
|---------------------------------|------------------------------|
| ۱) پی لقمه چون سگ تملق مکن | به فتراک دونان تعلق مکن |
| ۲) تواضع کن آن را که دانشور است | به دانش ز تو قدر او برتر است |
| ۳) دم صبحگاهان چو گردان سپهر | بر آفاق مگشای جز چشم مهر |
| ۴) ز نادان که اسرار دان سخن | نباشد بگردان عنان سخن |
- «مهر» از واژه‌های ایهامی محسوب می‌شود با دو معنی: الف) خورشید، ب) دوستی و عشق.

حس آمیزی

آمیختن دو یا چند حس در کلام، چنانکه ذهن را به کنجکاوی وا دارد و به تعبیر دیگر یک حس از ویژگی‌های حسی دیگر استفاده می‌کند.

تعریف

بین چه می‌گوییم : دیدن (بینایی) + گفتن (شنوایی)

معمولاً ترکیب‌های وصفی غیرعادی می‌توانند حس آمیزی داشته باشند.

سخن شیرین بهانه‌های رنگین خبر تلخ

برخی از تعبیرات و گفتارهای معمولی و عامیانه دارای حس آمیزی هستند.

صدای گرم، قیافه بانمک، سخنان نرم، آه سرد، جان شیرین، و ...

حس آمیزی گاه آمیختگی حواس با امور ذهنی و انتزاعی است.

آسمان فریبی آبی رنگ شد. (فریب، حس نیست و جزء امور ذهنی است)

فعل محور

خداوند لباس هراس و گرسنگی را به آن‌ها چشانید.

ترکیب محور

قیافه بانمک

در همهٔ گزینه‌ها به جز گزینهٔ آرایهٔ حس آمیزی به کار رفته است.

- 1) بویِ دهنِ تو از چمن می‌شنوم
 - 2) به ترانه‌های شیرین به بهانه‌های رنگین
 - 3) هیچ جویبند ندانست که جای تو کجاست
 - 4) شیرین تر از آنی به شکر خنده که گویند
- رنگ تو ز لاله و سمن می‌شنوم
بکشید سوی خانه، مه خوب خوش لقا را
آخر ای خانه برانداز، سرای تو کجاست
ای خسرو خوبان که تو شیرین زمانی

گزینهٔ اول: شنیدن بو و رنگ

گزینهٔ دوم: ترانه‌های شیرین و بهانه‌های رنگین

گزینهٔ چهارم: شیرین بودن یار و شکر خنده (خندهٔ شیرین)

اسلوب معادله

چنانچه در یک بیت، مصراع دوم در حکم مصداق و یا مثالی برای مصراع اول باشد، اسلوب معادله شکل می‌گیرد. (بیان مطلبی در دو عبارت مستقل، به نحوی که یکی از طرفین معادلی برای تأیید عبارت دیگر است و زیبایی آفرینی آن بر پایهٔ شباهت باشد).

تعریف

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را

در اسلوب معادله حرف شاعر باید در مصراع اول تمام شود، در ضمن می توان به راحتی جای دو مصراع را عوض کرد.

آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد خواب در وقت سحرگاه گران می گردد

هر بیتی که مصراع دوم آن با حرف ربط «که» یا «تا» شروع شود، احتمالاً نمی تواند «اسلوب معادله» داشته باشد.

در این ابر بهار چنان روزگار افسرده است که غیر شمع، گلی هیچ کس به سر نزند

یکی از راه های شناسایی اسلوب معادله، قرار دادن «همچنان که» بین دو مصراع است.

بی کمالی های انسان از سخن پیدا شود [همچنان که] پسته بی مغز چون لب وا کند رسوا شود

در کدام گزینه اسلوب معادله به کار نرفته است؟

۱) روزگاری است که سودازده روی توام خوابگه نیست مگر خاک سر کوی توام

۲) محرم این هوش جز بی هوش نیست مرزبان را مشتری جز گوش نیست

۳) جانم از تن می پرد هر دم ز شوق روی تو بر سر آتش بود پروانه را پروازها

۴) چرخ را آه شرربار من از جا برداشت دیگ کم حوصلگان زود به سر می آید

کافی است بین مصراعها «همچنان که» قرار دهید تا متوجه شوید فقط گزینه یک آن را نمی پذیرد، در ضمن در گزینه های (۲) تا (۴)، مصراع های دوم تمثیل و مصداقی برای مصراع های اول هستند.

حُسن تعلیل

بیان علت ادبی برای کاری و ادعای غیرواقعی در مورد امری «حسن تعلیل» نامیده می شود.

باران همه بر جای عرق می چکد از ابر

پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد

تعریف

علت بارش باران، شاعرانه است.

حسن تعلیلها معمولاً مبتنی بر آرایه تشخیص هستند.

ذره را تا نَبود همت عالی حافظ طالب چشمه خورشید درخشان نشود

«همت عالی داشتن» مخصوص انسان است نه «ذره» و بر اساس این تشخیص «حسن تعلیل» شکل گرفته است. حافظ معتقد است بالا رفتن و به سوی خورشید رفتن ذره ها به این علت است که همت عالی دارند و این علت، غیرواقعی و شاعرانه است.

برای یافتن حسن تعلیل، مهم ترین کار مشخص کردن اتفاق طبیعی است که توجه شاعر را به خود جلب کرده است.

اختران نور مهر در دزدند زان بدو هیچ روی ننمایند

معنی بیت: ستاره ها نور خورشید را می دزدند، به همین دلیل چهره خود را به خورشید نشان نمی دهند و از او فرار می کنند. «دیده نشدن ستاره ها در روز» اتفاق طبیعی است که توجه شاعر را به خود جلب نموده است.

در دستور زبان فارسی نوعی «که» وجود دارد با عنوان «که تعلیل»، معمولاً این حرف، در حسن تعلیل ها دیده می شود.

جواب داد که آزادگان تهی دستند

به سرو گفت کسی میوه ای نمی آری

به این علت که

در کدام گزینه «حسن تعلیل» وجود دارد؟

ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود
صبح نزدیک است در فکر شب تار خود است
اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
شاید که چو وابینی خیر تو در این باشد

۱) سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد
۲) گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست
۳) ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم
۴) غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل

علت آب شدن شمع شاعرانه است. (ناراحتی از نزدیکی صبح و به فراموشی سپردن خود)

مراعات نظیر

آوردن دو یا چند واژه که با هم ارتباط و نسبت دارند، آرایه مراعات نظیر یا تناسب به وجود می‌آورد.

هرکاو نظری دارد با یار **کمان** ابرو

تعریف

باید که **سپر** باشد پیش همه **پیکان**ها

مراعات نظیر، آوردن واژه‌هایی در سخن است که با هم ارتباط معنایی (غیر از تضاد) داشته و یادآور یکدیگر باشند.

در کدام گزینه «مراعات نظیر» به کار رفته است؟

قوت بازوی هر کس از کمان پیدا شود
به که در وادی بی‌پایان شوم
یادگاری که در این گنبد دوار بماند
به سلام خشک خوش کن دل ناتوان ما را

۱) سرکشی از طاق ابروی بتان پیدا شود
۲) من اگر شایسته سلطان شوم
۳) از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
۴) به زبان چرب ای جان بنواز جان ما را

در گزینه چهارم «جان» و «دل» و «چرب» و «خشک» هم با یکدیگر تناسب دارند.

تلمیح

تلمیح یعنی «به گوشه چشم اشاره کردن» و اصطلاحاً یعنی گوینده در میان سخن خود به یکی از موارد زیر اشاره کند: آیه، حدیث، داستان، مثل، واقعه تاریخی، سخنی مشهور

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

من چرا ملک جهان را به جویی نفروشم

تعریف

اشاره به داستان «اشتباه تاریخی حضرت آدم» که در بهشت از میوه ممنوعه خورد و به سبب این اشتباه، خداوند او را به زمین تبعید کرد.

تلمیحات کتاب‌های درسی

نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

اشاره به «لیس کمثلہ شی»

(چیزی مانند تو وجود ندارد)

تلمیحات بر اساس اطلاعات عمومی

یا رب این آتش که بر جان من است

سرد کن زان سان که کردی بر خلیل

اشاره به «داستان در آتش افکندن حضرت ابراهیم»

در کدام گزینه «تلمیح» وجود دارد؟

(۱) مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

(۲) یارب از ابر هدایت برسان بارانی

(۳) باغ جان را تازه و سرسبز دار

(۴) این دهر دونده به یکی مرکب ماند

یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو

پیشتر ز آن که چو گردی ز میان برخیزم

قصد این مستان و این بستان مکن

کز کار نیاساید هرچند دوانیش

گزینه اول به «الدنیا مزرعة الاخرة» اشاره دارد. هرچه بکارید، روز قیامت همان را درو می‌کنید.

تضمین

تضمین در لغت یعنی «گنجاندن» و «جای دادن» و اصطلاحاً آوردن عین بیت، آیه و یا حدیث در میان کلام را گویند.

تعریف

که رحمت بر آن تربت پاک باد

که جان دارد و جان شیرین خوش است»

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد

«میازار موری که دانه‌کش است

بیت اول سروده «سعدی» است و بیت دوم از «فردوسی» است.

بخش عمده‌ای از تضمین‌ها با آیات و احادیث شکل می‌گیرند.

در همهٔ ابیات آرایهٔ تضمین به کار رفته است به جز ...

و قننا ربنا عذاب النار

عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایدهش

عید بگذشت و همه خلق پی کار شدند

هست کلید در گنج حکیم

(۱) آتش دل بسوخت خواجه را

(۲) کیست حافظ تا ننوشد باده بی آواز رود

(۳) صائب این غزل مرشد روم است که گفت

(۴) بسم الله الرحمن الرحیم

در بیت اول و چهارم آیه‌ای از قرآن تضمین شده است و در گزینه سوم صائب تبریزی مصرعی از مولانا را تضمین کرده است.

تضاد

تعریف

تضاد، یعنی به کار بردن دو کلمهٔ عکس و ضد هم در سخن (نظم، نثر).
شادی ندارد آن که ندارد به دل غمی آن را که نیست عالم غم، نیست عالمی

گاهی شاعر واژه‌هایی را که در اصل تضاد ندارند، هنرمندانه در مقابل هم قرار می‌دهد تا تضاد ایجاد کند.
گویند روی سرخ تو، سعدی که زرد کرد اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
همان گونه که می‌بینید، سعدی دو واژهٔ «سرخ» و «زرد» را از یک سو و «مس» و «زر» را هم از سویی دیگر مقابل هم قرار داده است تا «تضاد» ایجاد شود. در حالی که این واژه‌ها در اصل «تضاد» ندارند. این واژه‌ها از جهت «بی‌ارزشی» و «ارزشمندی» تضاد دارند.

در همهٔ گزینه‌ها «تضاد» وجود دارد، به جز گزینهٔ

- | | |
|--------------------------------------|--|
| کیست کاین فتنهٔ برخاسته را بنشانند | ۱) به کجا می‌رود این فتنه که برخاسته است |
| بس عهد که بشکنند و سوگند | ۲) در عهد تو، ای نگار دل‌بند |
| همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه گنشت | ۳) همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست |
| تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد | ۴) عارفی کو که کند فهم زبان سوسن |
- «برخاسته» و «بنشانند» در گزینهٔ اول، «هشیار» و «مست» در گزینهٔ سوم و «رفت» و «باز آمد» در گزینهٔ چهارم تضاد دارند.

اغراق

تعریف

نسبت دادن صفات غیر معمول و محال را به کسی یا چیزی «اغراق» می‌گویند.
شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

توصیف بیش از حد معمول چیزی که نتیجهٔ «تشبیه» یا «استعاره» باشد، نیز «اغراق» خوانده می‌شود.
قد او مانند سرو بلند است. (اغراق در بلندی قد)

در کدام گزینه «اغراق» وجود ندارد؟

- | | |
|--------------------------------------|---|
| از نسیمت شکفته، غنچهٔ دل | ۱) ای ز عشق تو پای دل در گل |
| هنوز می‌پرد از شوق، چشم کوب‌ها | ۲) به یک کرشمه که در کار آسمان کردی |
| در دل من بی‌نی اسرارم | ۳) از ضعیفی چنان شدم که ز تن |
| فرو افتد ز بیم او مه و زهره ز بالایی | ۴) کمان را چون بجنیناند بلرزد آسمان را دل |
- اغراق در سه گزینه: در گزینهٔ دوم: در قدرت تأثیر کرشمه (ناز کردن) / در گزینهٔ سوم: اغراق در شدت ضعیفی بدن / در گزینهٔ چهارم: اغراق در قدرت و مهابت تیراندازی و جنگ‌آوری.